

من آن که پرنده صبرم که پرنده دوست را می‌دارد

خالده تحسین

مگر من کودکی و جوانی‌ام را میان دود و خشم جنگ سپری نکرده‌ام؟
مگر حالا فرزندانم تاریخ و روزگار مشابه را تجربه نمی‌کنند؟
حتی عاشقانه‌هایم دردناک‌اند، مگر نام دوم عشق، درد نیست؟
حقیقت این است که بدون عشق یک لحظه را به سر نبرده‌ام و زندگی
فقط در پیوند این واژه برایم مفهوم یافته است و بس.

شاهد بوده‌ام که عشقه پیچان‌های مهر هر پگاه از دیوار هستی‌ام
سر بلند کرده و آفتاب زندگی را سلام داده‌اند. با همه نامهربانی‌های
روزگار، ساخته‌ام و چون پیرو مکتب رند شیرازم، این سخن او ورد
زبانم بوده است: «از بخت شکر دارم و از روزگار نیز».

نخستین دفتر سروده‌هایم به نام «ابر کوچک غزل» با همکاری
دوست و همکار خوبم عوض حصارنایی در پشاور پاکستان چاپ
شد. بعدش کتاب‌های «سرود رابعه»، «دو هزار سال بعد، شاید»،

نوجوانی‌ام میان داستان‌هایی که به دستم می‌رسید، گذشت. وقتی
راهی دانشگاه کابل شدم و خودم را میان کسانی که با ادبیات و شعر
سروکار داشتند یافتم، حس غریبی مرا به سوی شعر و سرودن کشاند و
پاییز نخستین سال دانشگاه مرا میان برگ‌های نشریه‌های همان روزگار
پرت کرد. رفتن به انجمن نویسندگان و شرکت در نشست‌های کانون
دوستاناران مولانا و دیدار با استاد حیدری وجودی، شوق سرودن را
بیشتر در وجودم بیدار کرد.

انجمن اخلاقی-فرهنگی که استاد گل احمد یما راه‌اندازی می‌کرد،
زمینه‌بالیدن من و جوانه‌های دیگر شد. از همان سال‌ها با سروده‌های
استاد واصف باختری، حمیرا نکت دستگیرزاده، لیلا صراحت
روشنی، نیما، اخوان ثالث، سپهری و فروغ فرخزاد انس گرفتم. با واژه
واژه شعر فروغ زیستم و با نقاشی‌های بیان سپهری گریستم.

راست است که سروده‌های من بوی درد می‌دهند. چرا ندهند،

«آغاز همان قصه»، «و بن بست، شکست» و «کنگینه و آه» چاپ شدند.

حق انتخاب قالب و وزن را برای سروده‌هایم گذاشته‌ام. شعر دوستی است که مرا در استودیو و پشت میز کار هم تنها نگذاشته است. فقط آن چه در مورد خود می‌دانم این است که دیدن یک پرندۀ و یک شاخه گل می‌تواند روزی را برایم بسازد و ریختن یک برگ بی‌هنگام هم تمام هستی‌ام را می‌تواند ویران ویران کند.

بسیار اتفاق افتاده که تاریکی‌های شب، سروده‌هایم را غارت کنند. بار بار سروده‌هایم را در دل شب‌ها نگاشته‌ام، ولی روزها دیده‌ام که یا قلم رنگ ندادۀ و یا چنان درهم و برهم واژه‌ها را روی هم نگاشته‌ام که هیچ قابل خواندن نبوده.

سال چهارم دانشگاه، غم‌شریک استاد محب بارش شدم. بعد بیست و چهار سال زندگی مشترک، او مرا و دنیا را رها کرد و رفت.

از تاکستان خیالات

خوشه‌های غریب تنهایی را

می‌چینم

با طعم تلخ شکست

با رنگ اندوه

بی تو هیچ پرستویی

بهاری را مژده نخواهد آورد

و من

با هر اردیبهشتی

ترا خواهم گریست.

چهار سال است که به گفته نیما یوشیج بدون او «خواب در چشم ترم، می‌شکند»، ولی داشتن فرزندان حساس و پر محبت این درد را برایم تحمل‌پذیر ساخته است. آن‌ها نخستین شنونده‌های سروده‌هایم هستند و آینه تمام‌نمای هستی‌ام.

از رشته زبان و ادبیات دری دانشگاه کابل فارغ‌شدم، ولی نخستین کارهایم، کارهای رسانه‌ای بوده. سال دو هزار میلادی در بخش برنامه‌های تعلیمی رادیو در شهر پشاور پاکستان شروع به کار کردم و قریب هژده سال با این رادیو همکار بودم و پربارترین سال‌های عمرم هم همین سال‌ها است.

کار با این رادیو مرا با روان حساس کودکان و دنیای‌شان بیشتر آشنا کرد و توانستم زبان ساده و کودکانه‌شان را بیشتر بشناسم و برای رده‌های سنی مختلف کار کنم و به ویژه قصه و ترانه بنویسم.

مدتی با رادیو «سلام و طندار» هم همکار بودم و حالا مسئول رادیو کلید در کابل هستم و با عشق بسیار به کارم می‌پردازم.

چندین دفتر سروده‌هایم آماده چاپ‌اند، بینم که روزگار چه گاهی سازگار می‌شود تا بتوانم به چاپ‌شان اقدام کنم.





حالا گذشتیم همه چیزم

ضیاء رفعت

بنیاد اندیشه

بی هیچ شرح و بسطی، پیش از پی بردن به چیستی و اهمیت شعر، در پانزده سالگی به سرودن شعر شروع کردم. دقیق یادم نمی آید که چه چیز مرا به این کار شریف واداشت؛ اما گمان می کنم که آشنایی ام با شعر حافظ که پیشینه آن به هفت یا هشت سالگی بر می گشت، ناخودآگاه مرا به سوی سرودن کشاند.

در همان نوجوانی همزمان با سرودن، به خوانش مستمر شعر نیز می پرداختم. تمام دیوان حافظ و رباعی های خیام را در پانزده سالگی حفظ کرده بودم. تا بیست سالگی، کمتر دیوان غزلی از شاعران کلاسیک

بود که در کابل قابل دسترس باشد و من نخوانده باشم. خوانش گسترده غزل، مرا با ظرافت های سخنوری آشنا کرد و سبب شد که در سرایش شعر، همیشه دنبال ریزه کاری های شاعرانه باشم. متأسفانه دیر متوجه شدم که غرق شدن در شعر کلاسیک، سبب شد که در سال های نخست سخن سرایی، به قدر لازم به شعر روز نپردازم و در نتیجه مدت ها در سرودن، متأثر از غزل کلاسیک باشم.

رهنمای کارم در نوجوانی استاد گران ارج آقای واصف باختری بود. نخستین دفتر شعرم به نام «فریاد ناشنیده» به سفارش و مقدمه ایشان از

سوی انجمن نویسندگان افغانستان در سال ۱۳۶۹ ه. ش. که ۲۴ ساله بودم، چاپ شد و سال بعد، جایزه سالانه شعر کانون ناصر خسرو را دریافت کرد.

دیگر مجموعه‌های شعر چاپ شده‌ام به ترتیب عبارت‌اند از: همان یوسف همان بازار؛ کنار خیابان؛ شعر کوچک درد بزرگ؛ بن‌بست؛ کاروان سوی هری؛ اشتباه مشترک و رفتن، رسیدن نیست.

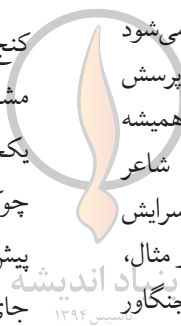
کتاب شعر «رفتن؛ رسیدن نیست» به سبب کم‌آگاهی بعضی از افراطی‌های دینی از هنر، با واکنش خشمگینانه «دارالعلوم اسلامی هرات» روبه‌رو شد. این سازمان که از سوی یکی از مقام‌های بلندپایه در زمان امارت اسلامی طالبان اداره می‌شود، مرا به سبب سرودن این اثر تکفیر کرد؛ تکفیری که با واکنش تند شاعران و نویسندگان و علاقه‌مندان شعر روبه‌رو شد. در حال حاضر کتاب تازه‌ای که در برگیرنده بیش از صد غزل است، آماده چاپ دارم.

شاید در همین جا، مناسب باشد که بگویم، به شعر به عنوان هنری فراتر از هر محدودیتی؛ الا محدودیت‌های انعطاف‌پذیر زیبایی‌شناسانه، باور دارم. متأسفانه به سبب تنگ‌بودن فضای آفرینش در کشوری مثل افغانستان، هنوز نتوانسته‌ام آن‌گونه که خود می‌خواهم بسرایم. با این هم در دفتر شعری که آماده چاپ دارم بیشتر از شعرهایی که تا اکنون از من چاپ شده‌اند، در کنار تفاوت‌های تکنیکی و زبانی، جسارت‌های محتوایی دیده می‌شود. در مورد بعضی از شعرهای این اثر چاپ‌نشده که در صفحه‌های اجتماعی نشر شده، به سبب اندک برهنگی در عاشقانه‌سرایی، گاهی بعضی از مخاطبان بسیار مؤدبانه از من می‌پرسند که دلیل این کار را بگویم. می‌دانم که این پرسش از آن‌جا ناشی می‌شود که محتوای عاشقانه‌ها با سن و سال همخوانی ندارد. پاسخ این پرسش را با همین سادگی با پرسش دیگری این‌گونه می‌توان داد که همیشه محتوای هنری باید حاصل تجربه «مستقیم» و «درحال» شاعر باشد؛ مگر شاعری که وضع اسفبار بیوه، یا یتیم را دستمایه سرایش قرار می‌دهد، الزامی است که خود باید بیوه یا یتیم باشد؛ به طور مثال، فردوسی که این‌همه شعر حماسی سروده است، خود پهلوان و جنگاور بوده؟ آفرینشگر هنری، هم‌چنان که تجربه‌های مستقیم و در حال خود را در هنر بازتاب می‌دهد، گاهی تجربه‌های غیرمستقیم یا هم تجربه‌های تاریخی خود را دستمایه کارش قرار می‌دهد. از این رو می‌گویم که عاشقانه‌سرایی‌های اندک برهنه‌ام بیان حال من نیست؛ اما بیان حال دیگران می‌تواند باشد.

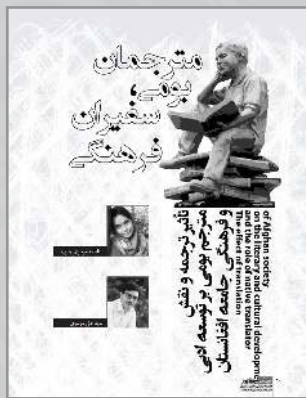
با گذر از این توضیح، برگردم به ادامه مطلب اصلی. آموزش‌های رسمی‌ام تا سطح فوق لیسانس در رشته زبان و ادبیات است. در دانشکده روزنامه‌نگاری دانشگاه کابل مضمون‌های مرتبط به ادبیات را

درس می‌دهم. در کنار شعرسرایی، شاعر پروری نیز از کارهایی است که همیشه به آن می‌بالم. در دوره حاکمیت امارت اسلامی طالبان، درست هنگامی که ریاست انجمن ادبی هرات را برعهده داشتیم، با ایجاد کانون نویسندگان جوان در ساختار انجمن، شماری از جوانان علاقه‌مند به شعرسرایی را گردهم آورده، سهم زیادی در تربیت استعداد‌های شان گرفتیم. بیش از چهار سال در حلقه «شعر دانشگاه» این تجربه را با دانشجویان تکرار کردم. نتیجه مؤثری که از این دو تجربه گرفتیم، مرا بر آن داشت که از چند ماه به این سو با پی‌اف‌گندن «شعر دانشجو» عده‌ای از تازه‌کاران شعر را رهنمایی کنم. این حلقه تازه‌تأسیس، در آغاز کار خود است و اگر مانعی در استمرار آن پیش نیاید، تا چند سال آینده شاهد رشد چندین شاعر خوب در قلمرو شعر کشور از درون این حلقه خواهیم بود. آخرین سخن این که در سال ۱۳۴۵ ه. ش. در هرات زاده شدم، با آن که از یک ترور ناموفق، که شاید بی‌ربط با کتاب شعر «رفتن؛ رسیدن نیست» نبود، جان به سلامت برده‌ام؛ اما چندان باور ندارم که به مرگ طبیعی بمیرم.

این هم یکی از غزل‌های چاپ‌نشده‌ام:
با نقطه نقطه نقطه، عزیزم موافقی؟
با خواست‌های این همه ریزم موافقی؟
تو می‌شوی مسافر و پشت سرت به من
آبِ رخی که مانده بریزم، موافقی؟
گفتی که می‌پذیرمت از خویش بگذری
حالا گذشتم از همه چیزم، موافقی؟
کنج دلت به قیمت جان، خانه می‌خرم
مشتاق سرپناه تمیزم، موافقی؟
یکجا بیا به دفتر عشقی کنیم کار
چوکی تو مقابل میزم، موافقی؟
پیش تو هر چه نوش کنم نشه‌آور است
جای شراب، جای بریزم، موافقی؟
از احتمال توطئه در عاشقی نترس
با طرز فکر فاجعه‌خیزم موافقی؟
قلبت مراست امن تر از دیده‌ترم
از بحر در جزیره گریزم، موافقی؟
شاید دوباره زنده شدم، نزدت آمدم
پیش از کفن کنند فریزم، موافقی؟



فرهنگ



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

- سی تار اهل خراسان است / گفتگویی با خلیل گداز، سی تار نواز و موسیقی دان / نادر احمدی / ۱۲.
- عاشقانه‌ها / عبدالغفور محمدی / ۲۶.
- خلیفه نیرنگ بازان / کرسٹوفر ڈبیلیگ / ترجمه: تراب صورتگر / ۴۰.
- زنان مینیاتوری / حمیده انصاری / ۵۰.
- فراز و فرود فرهنگ در عهد امانی / علی امیری / ۵۸.
- مترجمان بومی، سفیران فرهنگی / فاطمه موسوی جاوید و سید علی موسوی / ۶۷.